گزارش خبر
NEWSREPORT

کد خبر: ۵۳۶۰۸۷
یکشنبه ۲۶ مهر ۱۴۰۵ ۵:۰۱

شعر وَشت از امین افضل‌پور

امین افضل‌پور، نظریه‌پرداز شعر تصویری-گرافیکی و خالق «طراشعر»، پس از معرفی این شیوه، اکنون از «وَشت» رونمایی می‌کند؛ شیوه‌ای مستقل در شعر که در آن بخشی از زبان می‌تواند از شکل معمول نوشتاری فاصله بگیرد، اما با تکیه بر تصویر، فاصله، دگرگونی نوشتار و نشانه‌های ساختاری، امکان کشف و بازسازی آن باقی می‌ماند و مخاطب از خواننده‌ای منفعل به مشارکت‌کننده در آفرینش معنا تبدیل می‌شود.

به گزارش خبرنگاران گروه فرهنگ، هنر و رسانه گزارش خبر، امین افضل‌پور پس از معرفی «طراشعر»، اکنون «وَشت» را معرفی می‌کند؛ شیوه‌ای در شعر که در آن، زبان از شکل معمول خود فاصله می‌گیرد تا مخاطب با کمک تصویر، شکل واژه‌ها و تخیل خویش، معنایی تازه را کشف و بازسازی کند.

وقتی کلمات همه‌چیز را نمی‌گویند

ما عادت کرده‌ایم کلمات را همان‌طور بخوانیم که نوشته شده‌اند. واژه‌ای را می‌بینیم، معنایش را به یاد می‌آوریم و از کنار آن می‌گذریم. اما اگر بخشی از یک کلمه نوشته نشده باشد، اگر تصویری جای یک حرف را بگیرد یا اگر فاصله‌ای میان حروف ایجاد شود که ما را به خوانشی متفاوت دعوت کند، چه اتفاقی می‌افتد؟

در چنین لحظه‌ای، خواندن دیگر فقط به معنای دریافت کلمات نیست؛ به فرایندی برای کشف معنا تبدیل می‌شود.

مخاطب مکث می‌کند، دوباره نگاه می‌کند، نشانه‌ها را کنار هم می‌گذارد و می‌کوشد چیزی را که در نگاه نخست آشکار نیست، پیدا کند. گاهی یک واژه را کامل می‌کند، گاهی به معنایی تازه می‌رسد و گاهی ارتباطی را کشف می‌کند که بدون توجه به شکل نوشتار یا حضور تصویر، امکان درک آن وجود نداشت.

«وَشت» بر پایه‌ی چنین رابطه‌ای میان زبان و مخاطب شکل می‌گیرد؛ رابطه‌ای که در آن، بخشی از آنچه باید خوانده شود، ممکن است به شکل معمول نوشته نشده باشد، اما نشانه‌های لازم برای کشف آن در ساختار شعر باقی بمانند.

در این شیوه، شاعر تنها با کلماتی که می‌نویسد کار نمی‌کند؛ بلکه به آنچه نمی‌نویسد، نحوه‌ی قرار گرفتن واژه‌ها و ارتباط میان نوشته و تصویر نیز توجه دارد.

وَشت می‌کوشد امکان دیگری برای شعر ایجاد کند؛ امکانی که در آن، شکل نوشتن نیز در ساختن معنا نقش داشته باشد و مخاطب با مشارکت در فرایند کشف، به بخشی از تجربه‌ی آفرینش شعر تبدیل شود.

۱. تعریف رسمی وَشت

وَشت، شیوه‌ای مستقل در شعر است که معنا را از طریق رابطه‌ی میان زبان، غیاب، تصویر و دگرگونی نوشتار شکل می‌دهد.

در این شیوه، ممکن است بخشی از یک واژه حذف شود، شکل معمول آن تغییر کند، حروف از جایگاه طبیعی خود فاصله بگیرند یا تصویری در ساختار نوشتار قرار گیرد و بخشی از زبان را بازنمایی کند.

بااین‌حال، آنچه از شکل معمول نوشتاری فاصله گرفته است، لزوماً از ساختار شعر حذف نمی‌شود؛ بلکه امکان کشف و بازسازی آن از طریق ارتباط میان عناصر اثر باقی می‌ماند.

مخاطب با دیدن نشانه‌ها، خواندن واژه‌ها و ارتباط دادن آن‌ها به یکدیگر، در شکل‌گیری معنا مشارکت می‌کند.

در وَشت، تصویر و شکل نوشتار صرفاً برای زیباتر کردن صفحه به کار نمی‌روند؛ بلکه زمانی اهمیت دارند که بتوانند در خواندن زبان، بازسازی واژه یا ایجاد معنایی تازه نقش داشته باشند.

بنابراین، وَشت را نمی‌توان تنها به حذف حروف، شکستن کلمات یا ترکیب تصویر و نوشته محدود کرد. هویت آن در رابطه‌ای شکل می‌گیرد که میان بخش آشکار زبان، بخش غایب یا دگرگون‌شده و فرایند بازسازی معنا برقرار می‌شود.

تعریف کوتاه وَشت:

وَشت، شعری است که در آن، بخشی از زبان ممکن است از شکل معمول نوشتاری خود فاصله بگیرد، اما امکان کشف و بازسازی آن در ساختار اثر باقی

می‌ماند؛ فرایندی که طی آن، مخاطب با پیوند دادن نوشتار، تصویر و غیاب، در آفرینش معنا مشارکت می‌کند.

۲. غیاب؛ آنچه نیست، اما هنوز حضور دارد

برای شناخت وَشت، ابتدا باید مفهوم غیاب را درک کنیم.

غیاب در معنای ساده، به نبودن چیزی اشاره دارد؛ اما در وَشت، نبودن لزوماً به معنای از بین رفتن نیست.

تصور کنید بخشی از یک واژه روی صفحه نوشته نشده باشد. اگر هیچ نشانه‌ای برای فهمیدن آن وجود نداشته باشد، ممکن است تنها با یک واژه‌ی ناقص روبه‌رو باشیم. اما اگر شکل حروف، تصویر، فاصله یا عناصر دیگر شعر بتوانند به کشف بخش نانوشته کمک کنند، آن بخش همچنان در ساختار اثر حضور دارد.

در این حالت، مخاطب می‌تواند از روی نشانه‌های موجود، جایگاه چیزی را تشخیص دهد که مستقیماً نوشته نشده است.

برای مثال، ممکن است شاعر بخشی از یک نام را بنویسد و تصویری را در جایگاه حرف یا بخشی از واژه قرار دهد. اگر ارتباط میان تصویر و واژه روشن باشد، مخاطب می‌تواند نام را در ذهن خود کامل کند.

در این فرایند، آنچه روی صفحه دیده می‌شود، تمام زبان نیست؛ بخشی از زبان آشکار است و بخشی دیگر از طریق رابطه‌ی میان عناصر اثر کشف می‌شود.

این همان جایی است که غیاب از یک حذف ساده فراتر می‌رود و به بخشی از ساختار شعر تبدیل می‌شود.

البته هر حذف یا فضای خالی به‌خودی‌خود غیاب وَشتی محسوب نمی‌شود. غیاب زمانی در این چارچوب معنا پیدا می‌کند که ارتباط آن با اجزای دیگر اثر قابل تشخیص باشد و در شکل‌گیری معنای شعر نقش داشته باشد.

در نتیجه، شاعر می‌تواند با ننوشته‌ها نیز کار کند؛ به شرط آنکه میان آنچه نوشته شده و آنچه از شکل معمول خود فاصله گرفته است، رابطه‌ای معنادار وجود داشته باشد.

۳. بازسازی؛ مخاطب چگونه معنا را کشف می‌کند؟

در بسیاری از شکل‌های معمول نوشتن، واژه به‌صورت کامل نوشته می‌شود و مخاطب آن را می‌خواند. اما در وَشت، ممکن است مخاطب برای رسیدن به معنای شعر، ناچار باشد بخشی از مسیر را خودش طی کند.

او باید آنچه را می‌بیند با آنچه می‌خواند مرتبط سازد، به جایگاه تصویر توجه کند، تغییرات نوشتار را تشخیص دهد و از میان نشانه‌های موجود، ارتباطی معنادار پیدا کند.

این فرایند را می‌توان بازسازی نامید.

بازسازی یعنی مخاطب با استفاده از نشانه‌هایی که در شعر وجود دارند، بخشی از واژه یا معنای اثر را دوباره شکل دهد.

این بازسازی ممکن است بسیار ساده باشد. برای مثال، مخاطب با دیدن یک تصویر در جایگاه بخشی از کلمه، به‌سرعت واژه‌ی موردنظر را تشخیص دهد.

گاهی نیز فرایند پیچیده‌تر می‌شود. ممکن است یک ساختار نوشتاری چند خوانش را امکان‌پذیر کند یا ارتباط میان چند واژه و تصویر، مخاطب را به برداشت‌های متفاوتی برساند.

در چنین شرایطی، مخاطب تنها دریافت‌کننده‌ی پیام نیست؛ او با کشف ارتباط میان اجزای شعر، در شکل‌گیری معنای آن نقش دارد.

بااین‌حال، مشارکت مخاطب به معنای آن نیست که هر برداشتی از یک اثر به یک اندازه معتبر است. برداشت‌ها باید بتوانند به نشانه‌ها و روابط موجود در ساختار شعر تکیه کنند.

بنابراین، نقش مخاطب در وَشت، کشف آزادانه‌ی معنا بدون هیچ محدودیتی نیست؛ بلکه مشارکت در فرایندی است که شاعر مسیرها و نشانه‌های آن را در اثر قرار داده است.

در وَشت، شاعر امکان کشف را فراهم می‌کند و مخاطب با بازسازی، آن امکان را به تجربه‌ای از معنا تبدیل می‌کند.

۴. تصویر؛ از همراهی با شعر تا مشارکت در ساختن آن

تصویر در ادبیات و هنر کاربردهای فراوانی دارد. گاهی برای زیباتر کردن اثر استفاده می‌شود، گاهی موضوعی را نشان می‌دهد و گاهی فضای عاطفی یا معنایی یک نوشته را تقویت می‌کند.

اما در وَشت، تصویر می‌تواند نقشی بنیادی‌تر داشته باشد.

در این شیوه، تصویر هنگامی اهمیت پیدا می‌کند که در ساختار زبان مداخله کند؛ یعنی به خواندن واژه، بازسازی بخش نانوشته یا ایجاد ارتباطی تازه میان عناصر شعر کمک کند.

برای مثال، ممکن است تصویر در جایگاه بخشی از یک واژه قرار بگیرد و به مخاطب کمک کند آن را کامل کند. در نمونه‌ای دیگر، شکل یک تصویر ممکن است با یکی از حروف ارتباط پیدا کند و در بازسازی واژه نقش داشته باشد.

گاهی نیز تصویر می‌تواند باعث شود یک واژه بیش از یک خوانش پیدا کند یا ارتباطی معنایی میان دو بخش از شعر شکل بگیرد.

در این حالت، تصویر تنها چیزی نیست که در کنار نوشته قرار گرفته باشد؛ بلکه بخشی از فرایند خواندن و فهمیدن شعر است.

برای تشخیص این تفاوت، باید پرسید: اگر تصویر از اثر حذف شود، آیا شیوه‌ی خواندن یا معنای شعر تغییر می‌کند؟

اگر پاسخ مثبت باشد، می‌توان بررسی کرد که تصویر چه نقشی در ساختار اثر دارد. البته این پرسش به‌تنهایی برای تعیین وَشتی بودن یک شعر کافی نیست، اما می‌تواند در تشخیص نقش ساختاری تصویر کمک‌کننده باشد.

از سوی دیگر، حضور تصویر در وَشت الزاماً به معنای آن نیست که هر شعر وَشتی باید از تصویر استفاده کند. آنچه اهمیت دارد، اصل غیاب و بازسازی است؛ تصویر یکی از ابزارهایی است که می‌تواند این فرایند را ممکن سازد.

۵. دگرگونی نوشتار؛ وقتی شکل کلمات معنا می‌سازد

ما معمولاً به شکل کلمات عادت داریم. هر حرف جایگاه مشخصی دارد و واژه‌ها با نظمی آشنا کنار هم قرار می‌گیرند.

وَشت این امکان را بررسی می‌کند که اگر شکل معمول نوشتار تغییر کند، چه فرصت‌هایی برای خواندن و معنا ساختن به وجود می‌آید.

در این شیوه، ممکن است حرفی بزرگ‌تر از حروف دیگر نوشته شود، بخشی از واژه از بخش دیگر فاصله بگیرد یا عناصر نوشتاری در جایگاهی متفاوت قرار گیرند.

این تغییرات زمانی اهمیت دارند که بر شیوه‌ی خواندن یا معنای اثر تأثیر بگذارند.

برای مثال، فاصله گرفتن یک حرف از واژه ممکن است مخاطب را به تشخیص دو بخش مستقل یا کشف رابطه‌ای تازه میان آن‌ها هدایت کند. تغییر اندازه‌ی حرف نیز ممکن است در شرایطی خاص، به بازسازی بخشی از زبان یا برجسته شدن یک ارتباط معنایی کمک کند.

بنابراین، شکل نوشتار در وَشت می‌تواند بخشی از زبان شعر باشد.

این موضوع به معنای آن نیست که هر تغییر ظاهری در کلمات، وَشتی است. اگر تغییر اندازه، فاصله یا جایگاه حروف صرفاً برای زیبایی انجام شده باشد، هنوز نمی‌توان آن را بر اساس همین ویژگی در چارچوب وَشت قرار داد.

مهم آن است که دگرگونی نوشتار در ساختار اثر نقشی مشخص داشته باشد.

در نتیجه، شعر تنها چیزی نیست که با خواندن کلمات دریافت می‌شود؛ گاهی نحوه‌ی قرار گرفتن همان کلمات نیز بخشی از معنای آن را می‌سازد.

۶. فاصله و فضای خالی؛ معنای میان کلمات

در نوشتار معمول، فاصله به ما کمک می‌کند کلمات را از یکدیگر تشخیص دهیم و متن را راحت‌تر بخوانیم. اما در وَشت، فاصله می‌تواند ن

قش دیگری نیز داشته باشد.

گاهی فاصله میان دو حرف باعث می‌شود مخاطب ارتباط آن‌ها را دوباره بررسی کند. گاهی جدایی میان دو بخش از یک واژه، خواننده را به بازسازی رابطه‌ای تازه دعوت می‌کند. در مواردی نیز فضای خالی می‌تواند جایگاهی را نشان دهد که بخشی از زبان در آن حضور آشکار ندارد.

بااین‌حال، فضای خالی به‌خودی‌خود حامل معنا نیست. اهمیت آن به نقشی بستگی دارد که در ارتباط میان اجزای شعر بر عهده می‌گیرد.

اگر فاصله صرفاً برای خوانایی یا زیبایی صفحه ایجاد شده باشد، نمی‌توان آن را به‌تنهایی نشانه‌ای از وَشت دانست.

اما اگر این فاصله بخشی از فرایند کشف واژه، بازسازی زبان یا ایجاد معنایی تازه باشد، می‌تواند در ساختار شعر نقش ایفا کند.

به این ترتیب، صفحه دیگر فقط محلی برای قرار گرفتن نوشته‌ها نیست؛ جایگاه کلمات، فاصله‌ی میان آن‌ها و رابطه‌ی میان نوشته و فضای اطراف می‌توانند در تجربه‌ی خواندن دخالت داشته باشند.

۷. چندمعنایی و امکان خوانش‌های متفاوت

یکی از امکاناتی که وَشت می‌تواند در اختیار شاعر قرار دهد، ایجاد بیش از یک مسیر برای خواندن و فهمیدن است.

وقتی بخشی از واژه آشکار نیست یا شکل نوشتار تغییر می‌کند، ممکن است مخاطب بتواند از طریق نشانه‌های موجود به بیش از یک برداشت برسد.

برای مثال، یک ساختار نوشتاری ممکن است هم یک نام را تداعی کند و هم امکان کشف واژه‌ای دیگر را فراهم سازد. در نمونه‌ای دیگر، تصویر می‌تواند در کنار نقش خود در بازسازی واژه، معنایی عاطفی یا اجتماعی نیز ایجاد کند.

در این شرایط، شعر به متنی تبدیل می‌شود که معنای آن تنها به یک دریافت مستقیم محدود نیست.

بااین‌حال، چندمعنایی در وَشت نباید با ابهام بی‌دلیل اشتباه گرفته شود.

اگر مخاطب هیچ نشانه‌ای برای ارتباط دادن اجزای اثر نداشته باشد، تعدد برداشت‌ها ممکن است صرفاً نتیجه‌ی نامشخص بودن ساختار باشد. اما اگر هر برداشت بتواند به نشانه‌ها و روابط موجود در شعر تکیه کند، می‌توان از امکان خوانش‌های متفاوت سخن گفت.

بنابراین، هدف وَشت الزاماً رسیدن به یک معنای واحد نیست؛ بلکه می‌تواند ایجاد ساختاری باشد که در آن، رابطه‌ی میان زبان و تصویر امکان‌های معنایی مختلفی را فراهم کند.

۸. وَشت و تفاوت آن با بازی‌های زبانی

بازی با کلمات از گذشته در ادبیات وجود داشته است. شاعران با تغییر ترتیب حروف، استفاده از واژه‌های چندمعنا، ترکیب کلمات و ایجاد شباهت‌های زبانی، معناهای تازه‌ای پدید آورده‌اند.

اما وَشت را نمی‌توان صرفاً به بازی با کلمات محدود کرد.

در بازی زبانی، ممکن است تغییر یک حرف یا ترکیب دو واژه برای ایجاد طنز، ایهام یا معنایی تازه کافی باشد.

در وَشت، مسئله تنها تغییر واژه نیست؛ بلکه رابطه‌ی میان بخش آشکار زبان، بخش غایب یا دگرگون‌شده و فرایند بازسازی نیز اهمیت دارد.

به بیان ساده، وَشت تنها به این نمی‌پردازد که چگونه می‌توان یک کلمه را تغییر داد؛ بلکه به این پرسش نیز توجه می‌کند که چگونه می‌توان بخشی از زبان را به شکل معمول ننوشت، اما امکان کشف آن را در ساختار شعر باقی گذاشت.

از این رو، هر بازی زبانی را نمی‌توان وَشت دانست. برای قرار گرفتن یک اثر در این چارچوب، باید نشان داد که غیاب و بازسازی چگونه در ساختار آن نقش دارند.

۹. وَشت و شعر دیداری؛ شباهت‌ها و تفاوت‌ها

شعر دیداری به شکل‌هایی از آفرینش ادبی گفته می‌شود که در آن‌ها، ظاهر نوشته، چیدمان کلمات و رابطه‌ی متن با فضای صفحه در تجربه‌ی اثر اهمیت دارد.

از این نظر، ممکن است میان وَشت و برخی شکل‌های شعر دیداری شباهت‌هایی وجود داشته باشد.

در هر دو، شکل نوشتار می‌تواند بر تجربه‌ی مخاطب تأثیر بگذارد و خواندن تنها به دنبال کردن واژه‌ها در یک مسیر خطی محدود نباشد.

اما شباهت در استفاده از امکانات بصری، به‌تنهایی برای یکی دانستن این دو کافی نیست.

بر اساس تعریفی که برای وَشت ارائه شده است، ویژگی اصلی آن رابطه‌ی ساختاری میان غیاب و بازسازی است. تصویر، فاصله و دگرگونی نوشتار هنگامی اهمیت پیدا می‌کنند که در این رابطه نقش داشته باشند.

بنابراین، برای مشخص کردن مرزهای وَشت با شعر دیداری، باید نمونه‌های واقعی آن را بررسی کرد و دید که آیا اصل غیاب و بازسازی به‌اندازه‌ای روشن و منسجم در آثار حضور دارد که بتواند معیاری مستقل برای شناخت این شیوه باشد.

این بررسی اهمیت زیادی دارد؛ زیرا استقلال یک سبک یا شیوه‌ی هنری تنها با انتخاب نامی تازه اثبات نمی‌شود، بلکه به تعریف دقیق ویژگی‌ها، بررسی نمونه‌ها و روشن کردن تفاوت‌های آن با روش‌های نزدیک نیز نیاز دارد.

۱۰. آیا هر شعر تصویری یا واژه‌ی شکسته، وَشت است؟

پاسخ کوتاه، منفی است.

ممکن است شعری در کنار خود تصویر داشته باشد، اما تصویر هیچ نقشی در بازسازی زبان نداشته باشد. ممکن است واژه‌ای شکسته شود، اما این شکست صرفاً ظاهری باشد. ممکن است فاصله‌های زیادی در صفحه ایجاد شوند، بی‌آنکه ارتباط

مشخصی با معنا داشته باشند.

هیچ‌کدام از این ویژگی‌ها به‌تنهایی برای تعریف وَشت کافی نیستند.

در این شیوه، باید بتوان رابطه‌ای معنادار میان آنچه دیده می‌شود و آنچه از شکل معمول نوشتاری فاصله گرفته است، پیدا کرد.

اگر تصویر فقط موضوعی را نشان دهد، نقش آن ممکن است به تصویرسازی محدود باشد. اما اگر تصویر بخشی از واژه را بازسازی کند یا امکان خوانش تازه‌ای ایجاد کند، می‌توان نقش ساختاری آن را بررسی کرد.

اگر واژه‌ای شکسته شود، باید پرسید که این شکست چه تغییری در خواندن یا معنای آن ایجاد می‌کند.

اگر فاصله‌ای میان دو بخش ایجاد شود، باید بررسی کرد که آیا این فاصله در بازسازی زبان یا ارتباط میان اجزای اثر نقشی دارد یا خیر.

به این ترتیب، معیار اصلی نه ظاهر متفاوت اثر، بلکه چگونگی شکل‌گیری معنا از طریق غیاب و بازسازی است.

۱۱. آیا وَشت برای فهمیده شدن به دانش تخصصی نیاز دارد؟

وَشت برای ارتباط برقرار کردن با مخاطب، الزاماً به پیچیدگی نیاز ندارد.

یک اثر می‌تواند بسیار ساده باشد و مخاطب در همان نگاه نخست، بخش غایب را تشخیص دهد. اثر دیگری ممکن است چند لایه‌ی معنایی داشته باشد و برای کشف ارتباط میان اجزای آن، به دقت و زمان بیشتری نیاز باشد.

هیچ‌یک از این دو حالت به‌خودی‌خود برتری مطلق ندارد.

مهم آن است که مخاطب بتواند از نشانه‌های موجود در شعر برای کشف ارتباط میان اجزا استفاده کند.

اگر شاعر بخشی از واژه را حذف کند، اما هیچ راهی برای تشخیص آن باقی نگذارد، ممکن است اثر به ابهامی ناموجه برسد. در مقابل، اگر نشانه‌ها به‌درستی در ساختار قرار گرفته باشند، مخاطب می‌تواند با تکیه بر تجربه‌ی زبانی و تخیل خود، به معنای شعر نزدیک شود.

از این منظر، وَشت می‌تواند برای مخاطب عمومی جذاب باشد و هم‌زمان موضوع بررسی‌های تخصصی در حوزه‌ی زبان، ادبیات و هنر قرار گیرد.

زیرا تجربه‌ی اصلی آن، تجربه‌ای قابل‌فهم برای همه است: دیدن چیزی که آشکار است، تشخیص چیزی که غایب مانده و تلاش برای برقراری ارتباط میان این دو.

۱۲. صفحه؛ بخشی از ساختار شعر

در نوشتار معمول، صفحه اغلب فضایی برای قرار گرفتن کلمات است. اما در وَشت، صفحه می‌تواند در ساختن معنا نیز نقش داشته باشد.

جایگاه حروف، فاصله‌ی میان واژه‌ها، اندازه‌ی نشانه‌ها و ارتباط میان تصویر و نوشتار ممکن است بر نحوه‌ی خواندن اثر تأثیر بگذارند.

اگر یک حرف در جایگاهی غیرمعمول قرار بگیرد، ممکن است مخاطب را به خوانشی متفاوت هدایت کند. اگر دو بخش از یک واژه از هم فاصله بگیرند،

ممکن است مخاطب ناچار شود ارتباط آن‌ها را دوباره کشف کند.

در چنین شرایطی، تغییر چیدمان می‌تواند مسیر خواندن را تغییر دهد.

البته این ویژگی به معنای آن نیست که هر اثر وَشتی باید طراحی پیچیده‌ای داشته باشد. گاهی یک تغییر کوچک در جایگاه حرف یا یک فاصله‌ی حساب‌شده می‌تواند برای ایجاد ارتباطی تازه کافی باشد.

آنچه اهمیت دارد، نقش این تغییرات در ساختار شعر است.

۱۳. اصول اصلی وَشت

برای آنکه وَشت به‌عنوان یک شیوه‌ی شعری قابل‌شناسایی و بررسی باشد، لازم است اصول آن روشن و از یکدیگر تفکیک شوند.

بر اساس تعریف ارائه‌شده، می‌توان اصول اولیه‌ی آن را چنین صورت‌بندی کرد:

اصل نخست: غیاب معنادار

بخشی از زبان ممکن است از شکل معمول نوشتاری خود فاصله بگیرد، اما این فاصله باید در ساختار اثر قابل‌تشخیص باشد.

اصل دوم: امکان بازسازی

شعر باید نشانه‌هایی در اختیار مخاطب قرار دهد که بتواند از طریق آن‌ها بخشی از واژه یا معنای اثر را بازسازی کند.

اصل سوم: نقش ساختاری تصویر و نوشتار

تصویر، فاصله و دگرگونی حروف نباید صرفاً تزئینی باشند؛ بلکه باید در خواندن زبان یا تولید معنا نقش داشته باشند.

اصل چهارم: ارتباط میان اجزای اثر

بخش‌های مختلف شعر باید به‌گونه‌ای با یکدیگر ارتباط داشته باشند که فرایند کشف معنا بر پایه‌ی ساختار اثر امکان‌پذیر شود.

اصل پنجم: مشارکت مخاطب

مخاطب در فرایند خواندن، با تشخیص نشانه‌ها و برقراری ارتباط میان آن‌ها، در شکل‌گیری معنا مشارکت می‌کند.

این اصول، چارچوبی اولیه برای شناخت وَشت فراهم می‌کنند. برای تبدیل آن‌ها به قواعد نهایی، لازم است نمونه‌های واقعی آثار بررسی شوند تا مشخص شود هر اصل چگونه در عمل اجرا می‌شود و آیا به معیارهای دقیق‌تری نیاز دارد یا خیر.

۱۴. بیانیه‌ی ادبی وَشت

بیانیه‌ای درباره‌ی غیاب، زبان و بازسازی معنا

وَشت از این ایده آغاز می‌شود که زبان برای معنا ساختن، همیشه مجبور نیست تمام اجزای خود را به شکل معمول و آشکار روی صفحه بیاورد.

گاهی می‌توان بخشی از یک واژه را ننوشت و امکان کشف آن را در ساختار شعر باقی گذاشت. گاهی می‌توان تصویر را به بخشی از فرایند خواندن تبدیل کرد و گاهی می‌توان با تغییر شکل نوشتار، رابطه‌ای تازه میان اجزای زبان پدید آورد.

در این نگاه، آنچه نوشته نشده است، لزوماً از شعر حذف نمی‌شود. ممکن است حضور آن

از طریق تصویر، فاصله یا ارتباط میان حروف قابل‌تشخیص باشد.

وَشت بر رابطه‌ی میان آنچه آشکار است و آنچه باید کشف شود تأکید می‌کند.

در این شیوه، مخاطب تنها دریافت‌کننده‌ی یک پیام آماده نیست؛ او با خواندن نشانه‌ها، تشخیص ارتباط‌ها و بازسازی بخش‌های غایب، در شکل‌گیری معنا مشارکت می‌کند.

تصویر، شکل حروف و فضای صفحه نیز زمانی اهمیت پیدا می‌کنند که در این فرایند نقش داشته باشند. آن‌ها نباید صرفاً به ظاهر شعر بیفزایند، بلکه

باید بتوانند شیوه‌ی خواندن یا امکان‌های معنایی آن را تغییر دهند.

وَشت را نمی‌توان به یک روش ثابت، یک نوع تصویر یا یک شکل مشخص از بازی با واژه‌ها محدود کرد. ابزارهای آن می‌توانند متفاوت باشند، اما رابطه‌ی میان غیاب و بازسازی، هسته‌ی اصلی تعریف آن را تشکیل می‌دهد.

از این منظر، وَشت تلاشی برای گسترش امکانات زبان در شعر است؛ تلاشی که در آن، شکل نوشتن نیز می‌تواند بخشی از تجربه‌ی خواندن باشد و مخاطب با دیدن آنچه حاضر است، به کشف آنچه آشکار نیست برسد.

این بیانیه، اصول نظری اولیه‌ی وَشت را صورت‌بندی می‌کند. استحکام نهایی آن به بررسی آثار عملی، روشن شدن مرزهای این شیوه و ارزیابی دقیق نسبت آن با شکل‌های دیگر شعر دیداری و زبانی وابسته است.

۱۵. آینده‌ی وَشت؛ از تعریف تا تجربه‌ی ادبی

معرفی یک شیوه‌ی شعری، تنها با ارائه‌ی تعریفی نظری به پایان نمی‌رسد. برای آنکه مخاطبان و پژوهشگران بتوانند ویژگی‌های آن را بهتر بشناسند، لازم است تعریف نظری با نمونه‌های عملی همراه شود.

در مورد وَشت، این مرحله اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا بخش مهمی از ویژگی‌های آن در نحوه‌ی قرار گرفتن حروف، ارتباط تصویر و نوشتار و چگونگی بازسازی معنا آشکار می‌شود.

نمونه‌های عملی می‌توانند نشان دهند که غیاب چگونه در یک واژه شکل می‌گیرد، چه نشانه‌هایی برای بازسازی آن وجود دارد و مخاطب چگونه از طریق ارتباط میان عناصر شعر به معنا می‌رسد.

همچنین بررسی آثار می‌تواند مشخص کند که آیا وَشت به اصول دیگری نیاز دارد یا برخی از ویژگی‌های مطرح‌شده باید دقیق‌تر تعریف شوند.

از سوی دیگر، مقایسه‌ی نمونه‌ها با شعر دیداری، شعر تصویری و شکل‌های مختلف بازی زبانی می‌تواند به روشن‌تر شدن مرزهای آن کمک کند.

چنین بررسی‌ای نه‌تنها برای معرفی وَشت، بلکه برای فراهم کردن زمینه‌ی نقد، آموزش و پژوهش درباره‌ی آن ضروری است.

اگر این شیوه قرار است به‌عنوان سبکی مستقل در شعر شناخته شود، باید بتوان آن را بر اساس ویژگی‌های روشن بررسی کرد، نمونه‌هایش را تحلیل کرد و درباره‌ی نقاط قوت و محدودیت‌هایش به گفت‌وگو پرداخت.

در این مسیر، تعریف نظری و تجربه‌ی عملی مکمل یکدیگر خواهند بود.

سخن پایانی: آنچه نوشته نشده، چگونه معنا می‌سازد؟

وَشت بر این امکان تکیه دارد که زبان می‌تواند از شکل معمول نوشتاری خود فاصله بگیرد، بی‌آنکه امکان فهم و بازسازی آن از میان برود.

در این شیوه، بخشی از واژه ممکن است آشکار نباشد، اما تصویر، شکل حروف یا رابطه‌ی میان اجزای شعر می‌تواند راهی برای کشف آن فراهم کند.

مخاطب با استفاده از این نشانه‌ها، میان آنچه می‌بیند و آنچه می‌خواند ارتباط برقرار می‌کند و به معنایی می‌رسد که از پیوند میان حضور و غیاب شکل گرفته است.

هویت وَشت در یک تصویر خاص، یک نوع صفحه‌آرایی یا یک شیوه‌ی مشخص برای شکستن واژه‌ها خلاصه نمی‌شود. آنچه اهمیت دارد، رابطه‌ای است که میان بخش آشکار زبان، بخش غایب یا دگرگون‌شده و فرایند بازسازی معنا برقرار می‌شود.

به این ترتیب، شعر تنها چیزی نیست که شاعر می‌نویسد؛ تجربه‌ای نیز هست که مخاطب با خواندن و کشف کردن آن به دست می‌آورد.

شاعر نشانه‌ها را در ساختار اثر قرار می‌دهد و مخاطب با پیوند دادن آن‌ها، معنایی را بازسازی می‌کند که در نگاه نخست به‌طور کامل آشکار نبوده است.

شاید بتوان جوهره‌ی این شیوه را در یک جمله خلاصه کرد:

وَشت، شعر زبانی است که بخشی از آن آشکار نیست، اما امکان کشف و بازسازی‌اش در ساختار شعر باقی مانده است.

زیرا گاهی آنچه نوشته نشده، پایان معنا نیست؛ آغاز کشف آن است.

امین افضل‌پور: نویسنده، شاعر، نظریه‌پرداز شعر تصویری-گرافیکی و خالق سبک ادبی طراشعر